

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم  
سال هشتم (۱۳۹۷)، شماره نوزدهم

### جایگاه حقوقی غیر اهل کتاب از منظر قرآن کریم

سید مصطفی میرمحمدی میبدی<sup>۱</sup>  
فیروز اصلانی<sup>۲</sup>

#### چکیده

بدون شک بهترین راهنما برای شناخت جایگاه حقوقی در جامعه اسلامی، آیات قرآن کریم است. در تحقیق پیش رو تلاش شده با بررسی دقیق آیاتی که به این موضوع مرتبط است - از قبیل آیات جهاد و آیات صفح و مدارا - وضعیت حقوقی دقیق این دسته از غیرمسلمانان در جامعه اسلامی تبیین شود. با تتبع دقیق در این آیات مشخص می شود خداوند متعال در قرآن کریم، میان آن دسته از غیر اهل کتابی که حاکمیت اسلام را نپذیرفته اند و به نوعی سر جنگ با آن و یا صد عن سبیل الله دارند و نیز آن دسته از غیر اهل کتابی که با مسلمانان بنای جنگ و تعدی ندارند، تفاوت قائل شده و برای دسته دوم، حق حیات و زندگی در پناه حکومت اسلامی با حقوق و تکالیف مشخص، قائل شده است. بنابراین، به نظر می رسد، «حربی» قلمداد کردن تمام و حکم به تخییر بین قتل و یا اسلام آوردن برای آنان، با دستورات قرآن کریم مطابقت ندارد. واژگان کلیدی: قرآن کریم، کافر حربی، جهاد، صفح، حکومت اسلامی.

---

۱. فارغ التحصیل دوره دکتری رشته حقوق عمومی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)/

Mo.mirmohamadi@ut.ac.ir

۲. عضو هیات علمی گروه حقوق عمومی دانشگاه تهران / aslanif@ut.ac.ir

## ۱- مقدمه

یکی از مباحث بسیار پرمناقشه در فقه امامیه، موضوع جایگاه غیرمسلمانان غیر اهل کتاب در جامعه اسلامی و نحوه تعامل حکومت اسلامی با آنان است. در این باره به صورت عام دو نظر وجود دارد. بیشتر فقهای متقدم، قائل به آن هستند که باید با این دسته از کفار جنگید تا کشته شوند یا به دین اسلام روی آورند؛ در مقابل، بسیاری از فقهای متأخر به این نظر معتقدند که صرفاً بایستی با آن دسته از کفاری جنگید که به هر نحو سر جنگ با اسلام دارند و آن دسته از غیرمسلمانانی که با حکومت اسلامی عناد ندارند و دشمنان این نظام را یاری نمی‌کنند و در مجموع، بنای تجاوز، تعدی و یا تضعیف حکومت را ندارند، محقون‌الدم<sup>۱</sup> هستند.

مروری بر کتب فقهی امامیه نشان می‌دهد که فقها اکثراً در باب جهاد، به موضوع غیر اهل کتاب و نحوه برخورد حکومت اسلامی با این دسته از کفار پرداخته‌اند. اکثر فقهای متقدم، پیرامون وضعیت حقوقی غیر اهل کتاب در جامعه اسلامی به بیان نظرات خود پیرامون احکام جهاد، از جمله وجوب جهاد با مشرکان تا پذیرش اسلام یا کشته یا اسیر شدن آنان اکتفا نموده و ادله احکام را مورد بحث قرار نداده‌اند. تنها در بعضی از متون فقهی استدلالی، اشاره‌ای به بعضی از آیات یا احادیث شده است. به عبارت دیگر آنان این مسأله را مجمل و سربسته مطرح کرده و زوایای مختلف آن را نگشوده‌اند، حتی افرادی که ادله را نیز ارائه کرده‌اند، درباره آن‌ها بحث نکرده‌اند (نک: طوسی، ۱۳۸۷، ج ۵، صص ۵۳۸-۵۳۹ / صاحب جواهر، ۱۴۱۰، ج ۲۱، ص ۳۶۰).

این معضل، در کتب فقهی علمای متأخر نیز مشاهده می‌شود و این دسته از فقها نیز بیشتر ترجیح داده‌اند تا در باب غیرمسلمانان، تنها پیرامون «غیرمسلمانان اهل کتاب» به ارائه نظرات خود پردازند و مسائل مرتبط با غیرکتابی‌ها را یا به سکوت برگزار کرده و یا به شکلی مجمل و سربسته به آن اشاره نموده‌اند.

به علل مختلف و خصوصاً با توجه به اینکه به این موضوع، علی‌رغم ابتلای فراوان، چندان پرداخته نشده، به نظر می‌رسد برای رسیدن به فهم صحیح و مبنایی پیرامون قضاوت شرع درباره غیر کتابی‌ها بایستی آیات قرآن کریم و نیز روایات درباره «جهاد» را با دقت مورد تحلیل و بررسی قرار داد. البته در این تحقیق صرفاً جایگاه حقوقی غیر اهل کتاب در آیات قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد و ان‌شاءالله در مجالی دیگر از منظر روایات مرتبط نیز به این موضوع پرداخته خواهد شد.

۱. نفس معصومه؛ کسی که خون او محترم است و نباید او را کشت.

در این تحقیق در مجموع به ۱۰ آیه از آیات قرآن کریم که دلالت بر موضوع بحث داشت پرداخته شده و در دو بخش «آیات دال بر جهاد با مشرکان» و نیز «آیات دال بر صَفْح و مدارا با مشرکان»، این موضوع بررسی شده است؛ و به این پرسش اساسی پاسخ داده شده که در یک جمع‌بندی کلی از آیات قرآن کریم، رفتار حکومت اسلامی با انواع غیرمسلمانان غیر اهل کتاب که غالباً در مصحف شریف از آنان با عنوان «مشرکین» یاد شده، چگونه باید باشد؟

## ۲- آیات دال بر جهاد با مشرکان

### ۲-۱- آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳ سوره بقره

آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳ سوره بقره در زمره نخستین آیاتی است که دستور جنگ با کافران را می‌دهد و مسلمانان را در جنگیدن با کافران و مشرکانی که با آنان سر جنگ دارند، مجاز می‌شمارد. خدای متعال در این آیات می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرَجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوْكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلَوْكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾: «و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید و [لی] از اندازه درنگذیرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید و همان‌گونه که شما را بیرون راندند، آنان را بیرون برانید، [چراکه] فتنه [شُرک] از قتل بدتر است، [باین‌همه] در کنار مسجدالحرام با آنان جنگ مکنید، مگر آنکه با شما در آنجا به جنگ درآیند. پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید، که کیفر کافران چنین است. و اگر بازایستادند، البته خدا آمرزنده مهربان است. و با آنها پیکار کنید! تا فتنه باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر از روش نادرست خود دست برداشتند، مزاحم آنها نشوید! زیرا تعدی جز بر ستمکاران روا نیست».

سبب نزول مشهوری که برای این آیات ذکر شده، سبب نزولی است به نقل از ابن عباس که مدعی است این آیه در مورد صلح حدیبیه نازل گردید و جریان چنین است: رسول خدا (ص) با ۱۴۰۰ نفر از یاران خود، آماده عمره شدند. چون به سرزمین حدیبیه (محلی در نزدیکی مکه) رسیدند، مشرکان از ورود آنها به مکه و انجام مناسک عمره، ممانعت کردند و پس از گفتگوی زیاد با پیامبر (ص) مصالحه کردند که مسلمانان، سال بعد برای انجام عمره به مکه بیایند و آنان

مکه را سه روز برای او و مسلمانان خالی نمایند تا طواف خانه خدا کنند. سال بعد هنگامی که آماده رفتن به مکه شدند، نگران بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند و مانع شوند و جنگی به وقوع بپیوندد و در صورت وقوع حادثه یا جنگ، پیامبر از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود، که آیه فوق در این مورد نازل شد و دستور داد: اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۱۱).

سیاق آیات شریفه دلالت دارد بر اینکه همه یک‌باره و با هم و یا احتمالاً با فاصله کمی از هم نازل شده و اینکه همه یک غرض را ایفا می‌کنند که عبارت از فرمان جنگ برای اولین بار با مشرکان مکه است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۸۷/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۸).

جمله ﴿الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ﴾ نیز صراحت دارد که این دستور، مقابله با کسانی را شامل می‌شود که دست به اسلحه می‌برند یا به نحوی از انحاء به پیکار برمی‌خیزند. به همین جهت تا دشمن به مقاتله و مبارزه برنخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند (مکارم، همان‌جا) و نباید به مردمی که جزء دشمن هستند، ولی در حال جنگ نیستند و یا شکست خورده‌اند، دشمنی و تجاوز نمایند (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۸۱).

این آیه به روشنی دعوت به پیکار و کشتار کسانی می‌کند که بر مسلمانان تاخته بودند و آن‌ها را از خانه خود بیرون کرده و از هیچ جنایاتی ابا نداشتند، مخصوصاً مسلمانان را برای تغییر دینشان پیوسته در فشار می‌گذاشتند و حتی شکنجه می‌دادند. قرآن نه تنها پیکار با این‌گونه افراد را مجاز بلکه واجب می‌داند.

اگرچه در بعضی از احادیث و کلمات جمعی از مفسران، «فِتْنَةٌ» به معنی شرک و بت‌پرستی تفسیر شده است، ولی قرائن موجود در آیه و آیات قبل و بعد از آن به‌خوبی نشان می‌دهد که هر شرک و بت‌پرستی منظور نیست، بلکه منظور، اعمالی همچون اعمال مشرکان مکه است که پیوسته مسلمانان را برای تغییر آیینشان در فشار می‌گذاشتند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۳۲۰).

تفسیر المنار در معنی آیه چنین می‌گوید: «حَتَّى لَا تَكُونَ لَهُمْ قُوَّةٌ يَفْتِنُونَكُمْ بِهَا وَ يُؤْذُونَكُمْ لِأَجْلِ الدِّينِ وَ يَمْنَعُونَكُمْ مِنْ إِظْهَارِهِ أَوْ الدَّعْوَةِ إِلَيْهِ»: «پیکار با آن‌ها را ادامه دهید تا قدرت بر شکنجه کردن و آزار دادن شما برای تغییر دین و جلوگیری از اظهار اسلام و دعوت به‌سوی آن نداشته باشند» (رشید رضا، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۲۱۱). به‌یقین یک‌چنین فتنه و سلب آزادی و شکنجه و فشار برای تغییر عقیده و آیین خدا، از کشتار هم بدتر است، بنابراین جمله ﴿وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ اشاره

به این خواهد بود که رفع فتنه در این است که هر کس آزادانه بتواند خدا را پرستش کند و از هیچ چیز و هیچ کس نترسد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۳۲۰).

درباره منظور از «فِتْنَةٌ» و متعلق «أَنْتَهَوْا» که در آیه ۱۹۲ سوره بقره ذکر شده دو احتمال وجود دارد: احتمال نخست آنکه اگر کفار و مشرکین «دست از کفر و شرک برداشتند»، شما با آنها نجنگید. بنا بر این احتمال، نتیجه جهاد مذکور در این آیه که قاعداً «جهاد ابتدایی» محسوب خواهد شد، دست شستن کفار از کفر و شرک و گرویدن به اسلام خواهد بود. به عبارت دیگر مطابق با این احتمال، فتنه در این آیه به معنای کفر و شرک است و کفار و مشرکان باید از کفر و شرک، دست شسته و اسلام آورند و الا باید با آنان جنگید تا کشته شوند.

احتمال دوم آنکه اگر کفار و مشرکین دست از فتنه‌گری (مانند شکنجه، فشار، توطئه‌چینی و...) علیه مسلمانان برداشتند و دیگر سر جنگ با آنان نداشتند، در این صورت مسلمانان نیز نباید با آنها بجنگند. بنا بر این احتمال، نتیجه جهاد ابتدایی، لزوماً مسلمان شدن کفار نیست بلکه به محض پشیمانی از اعمال و رفتارشان، دیگر نباید با آنها جنگید. به عبارت دیگر در صورتی که مشرکان از فتنه‌گری بر ضد مسلمانان دست برداشته و مانع دعوت آنان و گسترش اسلام نشوند و از فتنه‌انگیزی و تحریک مسلمانان برای رها کردن دینشان دست بردارند، مسلمانان موظف به جنگ با آنان نیستند، هرچند در حال کفر باقی بمانند و ایمان نیاورند.

به نظر می‌رسد احتمال اخیر با ظاهر آیه و نیز با آیات قبلی این سوره تناسب بیشتری دارد. به‌خصوص آنکه با نگاه به آیه ۲۱۷ سوره بقره، مصادیقی از فتنه ذکر شده که با احتمال دوم، همخوانی بیشتری دارد. مصادیقی از قبیل: صد عن سبیل الله، اخراج اهالی مکه از شهر و مسجدالحرام، تلاش برای منصرف کردن مسلمانان از عقیده و ایمان آنان و سوق دادن آنها به سمت ارتداد. ضمن آنکه این احتمال با سبب نزول آیات مورد بحث (۱۹۰ تا ۱۹۳ سوره بقره) که در سطرهای پیشین به آن اشاره شد، مطابقت دارد و رفتاری که مشرکان در مکه با مسلمانان داشتند مانند آزار و اذیت آنان به سبب ایمان به رسول خدا، تحت فشار قرار دادن پیامبر به‌منظور انصراف از دعوت به اسلام، تحریم اقتصادی مسلمانان، اخراج آنان از مکه، تهدید مسلمانان و هر کس که با آنها رابطه داشته باشد، فریب دادن نومسلمانان برای منصرف شدن از اسلام و ده‌ها نمونه دیگر، همگی از مصادیق فتنه هستند.

در روایتی از امام باقر (ع) نیز بر این نکته تأکید شده که تأویل عبارت ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ در زمان ظهور حضرت حجت (عج) خواهد آمد و آن زمان، آن قدر از

مشرکان کشته می‌شوند تا بقیه، خدای عزوجل را به آیین توحید پرستش نمایند و هیچ آثاری از شرک باقی نماند (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۵۴). بنابراین، حتی اگر معنای فتنه در این آیه را نابودی همه مشرکان صرف‌نظر از حربی بودن یا نبودن آنان بدانیم، مطابق با روایت مذکور، تأویل آن در زمان ظهور امام دوازدهم رخ خواهد داد. لازم به ذکر است بسیاری از فقهایی که صرف مشرک بودن افراد را دلیل بر حربی بودن آنان دانسته‌اند، جهاد ابتدایی با این دسته از کافران (یعنی غیر اهل کتاب) را مشروط به حضور و اذن امام معصوم (ع) کرده و از این رو این نوع مقاتله با مشرکان را در زمان غیبت مشروع ندانسته‌اند (طوسی، بی تا، ص ۲۹۰).

اما تعبیر ﴿وَيَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ لِّلَّهِ﴾ (انفال: ۸/ ۳۹) نیز لزوماً به معنای مسلمان شدن همه کفار نیست تا گفته شود باید با مشرکان جنگید تا دست از فتنه‌گری برداشته، مسلمان شوند و احدی کافر باقی نماند؛ چراکه این تعبیر، ظهور در چنین معنایی ندارد و به نظر می‌رسد به معنای «حاکمیت و سیادت دین خدا» باشد نه مسلمان شدن تک تک مشرکان. پذیرفتن حاکمیت اسلام، غیر از پذیرش اسلام و مسلمان شدن است و هرگاه مسلمانان با کافران جهاد کنند تا اسلام در سرزمین‌های دیگر نیز حاکمیت یابد، هرچند عده‌ای مشرک نیز در آن سرزمین به زندگی خود مشغول باشند، باز هم اسلام حاکمیت پیدا کرده است و با تعبیر ﴿وَيَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ لِّلَّهِ﴾ (بقره: ۲/ ۱۹۳) سازگار است (ورعی، ۱۳۸۹، ص ۲۷).

پیامبر اکرم (ص) در ماجرای فتح مکه، حاکمیت شرک را از میان برد و اسلام را حاکمیت بخشید. هرگز در تاریخ نقل نشده که ایشان پس از فتح مکه، مشرکان را به‌زور به آیین اسلام درآورده است. از آن حضرت نقل شده که فرمود: هر کس به خانه ابوسفیان درآید، در امان است و هر کس در خانه خویش را ببندد، در امان است و هر کس به مسجدالحرام درآید، در امان است (آیتی، ۱۳۷۸، ص ۵۵۸). همچنین پرچمی به عبدالله بن عبدالرحمن خثعمی داد و به او فرمود تا فریاد کند که هر کس در زیر پرچم وی درآید، در امان است (همان، ص ۵۶۱).

باقی ماندن مشرکان بر شرک تا مدت‌ها پس از فتح مکه، شاهدی دیگر بر مدعا است.<sup>۱</sup> پس از فتح مکه و حاکمیت اسلام، به دستور پیامبر (ص)، مظاهر شرک و بت پرستی مانند بتان گرداگرد کعبه از میان رفت و مشرکان نمی‌توانستند آیین شرک به‌جای آورند. البته این کار، کاملاً منطقی

۱. برای مثال، صفوان بن امیه، چهار ماه امان یافت تا در کار خود بیندیشد. او حتی در جنگ هوازن، رسول خدا (ص) را همراهی کرد و صد زره با وسایل دیگر به ایشان عاریه داد و در جِعْرَانه اسلام آورد (نک: آیتی، ۱۳۷۸، صص ۵۶۵ و ۵۸۳).

و مشروع است. حاکمیت از آن خداوند متعال است و او می‌تواند دین خود را حاکمیت بخشد و از حاکمیت شرک و مظاهر آن، که با حاکمیت دین الهی و قوانین اسلام کاملاً ناسازگار است جلوگیری کند؛ همچنان که می‌تواند پیروان دیگر ادیان الهی را در انجام مراسم مذهبی و حفظ هویت دینی خود آزاد بگذارد (تقی‌زاده اکبری، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴).

نکته‌ای که این معنا را تقویت می‌کند آن است که در آیه ۱۹۰ این سوره عبارت ﴿وَلَا تَعْتَدُوا﴾ **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** به کار رفته و بسیاری از فقها، مصداق عدم اعتداء به‌کاررفته در این آیه را نکشتن زنان و سالخورده‌گان قلمداد نموده‌اند. بنابراین اگر شرک افراد برای قتال، ملاک بود دلیلی ندارد پیرمردان و زنان مشرک، از این قاعده مستثنا شوند اما وقتی معنای آیات قرآن را بر نفی وجود «حاکمیت شرک» - و نه وجود مشرک - حمل کنیم آنگاه عدم کشتار بانوان و پیرمردان مشرک کاملاً معنادار خواهد بود؛ زیرا نوعاً آنان قادر به ایستادگی در مقابل حکومت اسلامی جهت برپا کردن حاکمیت کفر نیستند.

## ۲-۲- آیات ۳۶ تا ۳۹ سوره انفال

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنِّي بَرَأةٌ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّهُنَّ لَأَنْتَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾: «همانا کافران اموال خود را صرف می‌کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند و باز هم خرج خواهند کرد و عاقبت، حسرتی برای آنان خواهد گشت و سرانجام مغلوب می‌شوند؛ و کسانی که کافر شدند به‌سوی جهنم گردآوری خواهند شد. تا خدا، ناپاک را از پاک جدا کند و ناپاک‌ها را روی یکدیگر نهد و همه را متراکم کند آنگاه در جهنم قرار دهد. اینان همان زیانکاران‌اند. به کافران بگو: اگر بازایستند گذشته آن‌ها بخشوده خواهد شد و اگر بازگردند سنت خدا در حق گذشتگان جاری شده است، [و درباره آن‌ها نیز جاری می‌شود] و با آن‌ها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین یکسره از آن خدا گردد. پس اگر بازایستادند، بی‌تردید خداوند به آنچه انجام می‌دهند بیناست و اگر روی گردانند، بدانید که خداوند مولای شماست. که نیکو مولا و نیکو یاور است.»

آیات فوق در مورد جنگ بدر و کمک‌های مالی مردم مکه نازل شده است؛ زیرا هنگامی که مشرکان مکه به وسیله قاصد ابوسفیان از جریان آگاه شدند، اموال فراوانی جمع کردند تا به جنگجویان خود کمک کنند، اما سرانجام شکست خورده، کشته شدند و به سوی آتش دوزخ شتافتند و آنچه را در این راه مصرف کرده بودند مایه حسرت و اندوهشان شد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۰).

این آیه بیان می‌کند که چطور تلاش‌های کفار در باطل کردن دعوت خدا و جلوگیری از سلوک رهروان طریق خدا، خنثی و بی‌اثر است و در نتیجه اموالی که در این راه خرج کرده‌اند هدر رفته و اعمال آنان از قبیل اجتماع بر شر و خروج برای جنگ با خدا و رسولش در ازای حشر به سوی جهنم قرار می‌گیرد.

در این آیات همچنین کفار دعوت شده‌اند که «جنگ» و «فتنه‌انگیزی» را ترک کنند تا خداوند قتل و آزاری را که درباره مؤمنین روا داشته بودند بیاورد و اگر از آنچه نهی شده‌اند دست برندارند، همان سنت خدا که درباره نیاکان ایشان جریان یافت و آنان را هلاک و منقرض ساخت، در حق ایشان نیز جریان می‌یابد. ضمناً مادام که کفار سرپیچی کنند و همچنان فتنه و جنگ به راه اندازند، مسلمانان موظف‌اند که با آنان قتال کنند.

بسیاری از مفسران شیعه و سنی، فتنه را در آیه مذکور و آیه ۱۹۳ سوره بقره<sup>۱</sup> به معنای کفر و شرک گرفته‌اند و غایت جهاد را از بین بردن شرک دانسته‌اند (برای نمونه نک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۱/ فیض کاشانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۹/ قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۵۴/ ابن کثیر، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۳۴). بنا بر این نظریه، «انتها» به معنای دست برداشتن کفار از تجاوز و فتنه‌گری نسبت به مسلمانان و دولت اسلامی نیست بلکه به مفهوم دست برداشتن کفار از اعتقادات خویش و قبول دین اسلام است.

اما علامه طباطبائی در تفسیر معنای «فتنه» مذکور در این آیه می‌گوید: اصطلاح «فتنه» بیشتر در پیشامدهای جنگی و ناامنی‌ها و شکستن پیمان‌های صلح استعمال می‌شود. کفار قریش، گروندگان به رسول خدا (ص) را قبل از هجرت آن جناب و تا مدتی بعد از آن در مکه می‌گرفتند و شکنجه می‌دادند و به ترک اسلام و برگشت به کفر مجبور می‌کردند و این خود، فتنه نامیده می‌شد و جمله ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ کنایه از این است که کفار با جنگ تضعیف شده‌اند و دیگر نباید به کفر خود مغرور شوند و فتنه‌ای که مؤمنین را مفتون سازد برانگیزند تا دین

۱. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾.



همه‌اش از خدا باشد و کسی مردم را به خلاف آن دعوت نکند و منظور از «انتها» در جمله ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ پایان دادن به «قتال» است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۷۵). با این وصف، روشن است که جمله ﴿وَيَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ منافاتی با باقی گذاردن کفار به دین خود در صورتی که سر جنگ و فتنه‌انگیزی نداشته باشند، ندارد.

درباره آیه ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ...﴾ زراره روایتی از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: تأویل و تفسیر این آیه هنوز فرانسیده و هنگامی که قائم ما قیام کند، افرادی که محضر او را درک کنند، تأویل این آیه را می‌بینند. به خدا سوگند که در آن زمان دین محمد (ص) به همه نقاطی که آرامش شب آنجا را فرامی‌گیرد، خواهد رسید تا در روی زمین، مشرک و بت پرستی باقی نماند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۱، ص ۵۵). معنای این روایت این نیست که همه مردم با جهاد مجبور به رها کردن شرک خواهند شد، بلکه با ادله و براهین، دین خدا در جهان گسترش خواهد یافت.

باید توجه کنیم که حتی اگر مفهوم «فتنه» در آیات اخیرالذکر را به معنای «شرک» هم فرض کنیم، نمی‌توان مقصود از عبارت قرآنی ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾ را مسلمان نمودن همه مشرکین با جنگ و قتال دانست. به عبارت دیگر مقصود از برافتادن کفر و شرک این نیست که همه انسان‌های روی زمین مسلمان و موحد شوند چراکه با جبر و زور نمی‌شود در دل‌ها نفوذ کرد. ایمان و اعتقاد که به دل مربوط می‌شود از دسترس اکراه و الزام به دور است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ (بقره: ۲/۲۵۵)؛ بلکه منظور این است که نظام حاکم بر جهان، نظامی الهی و توحیدی باشد و حاکمیت از آن خدا گردد (مصباح، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳).

## ۲-۳- آیات یک تا پنج سوره توبه

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تَبَتُّمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (این آیات) بیزاری است از خدا و رسولش به سوی آنان که (شما مسلمین) پیمان بستید با آنان از مشرکان پس شما (ای مشرکان) تا چهار ماه (پیمانتان معتبر است و می‌توانید) آزادانه در زمین آمدو شد کنید و بدانید که شما ناتوان‌کننده خدا نیستید و اینکه خدا خوارکننده کافران است. (و این آیات) اعلامی است از خدا و پیغمبرش به مردم در روز حج اکبر که خداوند و رسولش بیزار است از مشرکان، حال اگر توبه کردید که توبه برایتان بهتر است و اما اگر سرپیچیدید، پس بدانید که شما ناتوان‌کننده خدا نیستید و تو (ای محمد) کسانی را که کفر ورزند به عذاب دردناکی بشارت ده. مگر آن کسانی از مشرکان که شما با آنان عهد بسته‌اید و ایشان به هیچ وجه عهد شما را نشکسته و احدی را علیه شما پشتیبانی و کمک نکردند، که باید عهدشان را تا سرآمد مدتشان استوار بدارید که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد. پس وقتی ماه‌های حرام تمام شد مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید و دستگیر نموده و برایشان تنگ بگیرید و به هر کمینگاهی (برای گرفتن آنان) بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز بپا داشته و زکات دادند رهایشان سازید که خدا آمرزنده رحیم است.»

در سال نهم هجری، پیغمبر اکرم (ص) به امام علی (ع) مأموریت داد تا امارت حجاج را بر عهده بگیرد و ضمن آن سوره براءت را نیز ابلاغ نماید. این سوره اعلام خیلی صریح و قاطع به مشرکان پیمان‌شکن است (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۶، ص ۳۴۹).

منظور از آیه این است که خداوند حکم کرده به اینکه از مشرکانی که شما با آنان معاهده بسته‌اید و آنان پیمان را شکسته‌اند، امان برداشته شود؛ چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده و آن را شکستند. به همین جهت، خداوند مقابله به مثل یعنی لغو کردن عهد را برای مسلمین نیز تجویز کرده است ولیکن با اینکه دشمن عهدشکنی کرده خداوند راضی نشد که مسلمانان بدون اعلام لغو، عهد آنان را بشکنند، بلکه دستور داده نقض خود را به ایشان اعلام کنند تا ایشان به خاطر بی‌اطلاعی از آن به دام نیفتند.

درباره آیه پنجم از سوره توبه، مکارم شیرازی به گواهی آیات بعدی معتقد است که خداوند در این آیه فقط از مشرکانی سخن می‌گوید که پیمان‌شکنی کرده و به مخالفت علنی در برابر اسلام و مسلمین برخاسته بودند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴، ص ۳۲).

در اینکه این آیات «قضیه حقیقه» است یا «قضیه خارجی» نیز بین فقها اختلاف وجود دارد.<sup>۱</sup> مشهور فقها، آیات مذکور را قضیه حقیقه دانسته‌اند و معتقدند در این آیات بر مسلمانان واجب کرده که سرزمین تحت تصرف خود را که بر آن تسلط یافته‌اند از پلیدی شرک پاک کنند و به همین منظور، خون مشرکان را «بدون هیچ قید و شرطی» هدر کرده، مگر آنکه ایمان آورند و در عین این همه تهدید، جمعی از مشرکان را که بین آن‌ها و مسلمانان عهدی برقرار شده استثنا کرده و فرموده متعرض آنان نشوند و اجازه هیچ‌گونه آزار و اذیت آنان را به مسلمین نداده است. آیات مذکور، مهم‌ترین ادله این دسته از فقها درباره ستیز با مشرکین در هر مکان و زمان و تحت هر شرایطی است و حتی گفته شده این آیات، آیات مربوط به امر به صبر، اعراض و صلح را نسخ کرده است. حتی برخی از فقها و مفسران نیز با استناد به تدریجی بودن احکام جهاد، آیات آغازین سوره براءت را نسخ تمام آیاتی که به‌نوعی، جهاد را مقید به شرایط خاصی می‌کردند، می‌شمارند (ارجینی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵).

بنا بر این نظر، آیه پنجم سوره توبه - که به «آیه سیف» نیز مشهور شده - درصدد برداشتن احترام از جان مشرکان و هدر ساختن خونشان است و هر یک از اوامر ﴿فَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾، ﴿وَخُذُوهُمْ﴾، ﴿وَأَحْصِرُوهُمْ﴾، ﴿وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ﴾ بیان یکی از وسایل نابود کردن آنان است تا جامعه از شر آنان ایمن گردد؛ بدین معنا که اگر دست یافتن بر آنان ممکن بود، باید کشته شوند و اگر نبود، باید اسیر شوند و اگر اسارت میسر نبود، باید در جایگاهشان محاصره شوند و اگر جایگاهشان معلوم نبود، باید در هر کمینگاهی به کمین آنان نشست تا بر آنان دست‌یافت و آنان را کشت یا اسیر کرد.

---

۱. قضایای خارجی به قضایایی گفته می‌شود که حکم نسبت به افراد موجود در خارج، ثابت است. مثلاً هنگامی که گفته می‌شود «من با علما ارتباط دارم» یعنی با علمای موجود در عالم خارج، نه هر شخصی که در گذشته عالم بوده و عالمانی که در آینده متولد خواهند شد. یا مثلاً وقتی گفته می‌شود «به هر دانشجویی يك کتاب درسی هدیه بدهید» منظور، دانشجویانی است که به هنگام اهدای هدایا، وجود خارجی دارند. اما قضایای حقیقه اختصاص به آنچه فعلاً موجود است، ندارد؛ بلکه حکم تابع موضوع آن است، چه اکنون موجود باشد و چه قبلاً وجود داشته و چه در آینده به وجود خواهد آمد. بلکه گاه اصلاً در زمان حاضر، مصداق خارجی ندارد، اما حکم صحیح و درست است، مثلاً قضیه حقیقه «النار حارة: آتش گرم است» شامل آتش‌های گذشته و حال و آینده، همه می‌شود و این مضمون، صحیح و صادق است؛ هر چند به هنگام گفتن آن هیچ آتشی هم روشن نبوده باشد.

بنابراین از نظر بسیاری از فقها و مفسران شیعه و حتی اهل سنت، این آیه غایت جهاد را مسلمان شدن کفار ذکر کرده است، از این رو جهاد با کفار تا پذیرش اسلام از سوی آنها باید ادامه یابد (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۷۴ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۶ / شافعی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۹۳ / قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۸، ص ۷۱). حتی از سوی برخی از فقهای شیعه ادعا شده که این مطلب، اجماعی است (صاحب جواهر، ۱۴۱۰، ج ۲۱، ص ۲۳۱ / سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۵، ص ۱۷۰ / حسینی روحانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۸۰).

اما در مقابل این نظر، بعضی از فقها قائل به آن هستند که مفاد این آیات، «قضیه خارجی» است و ناظر به مشرکان بت پرستی است که پیامبر (ص) و مسلمانان در آن روزگار، به عنوان دشمنان محارب با آنان مواجه بودند و در این آیات هیچ گونه تعرضی به احکام مطلق کافر - به معنای عام آن - یعنی کسی که به شریعت پیامبر (ص) معتقد نیست، وجود ندارد و آیات یادشده، درصدد فرمان قتل کافران - به گونه عام - نیست. حداقل آنکه در این مورد، تردید است و قدر متیقن از آیات، همان بت پرستان مشرک محارب زمان پیامبر است (خامنه‌ای، ۱۴۱۷، ص ۸).

به عبارت دیگر، این آیات، متصدی حکمی خاص درباره گروهی خاص از کافران یعنی مشرکان مکه و دیگر شهرهای حجاز در زمانی خاص است، نه آنکه حکمی عام و شامل همه گروه‌های کافر و همه زمان‌ها باشد. پس این قضیه‌ای خارجی است و حکم در آن متعلق به موضوع معین خارجی است. لذا می‌بینید با آنکه در آیات مذکور، حکم شده که با کافرانی که رفق و مدارا نشان می‌دهند و کینه و دشمنی خود را پنهان می‌کنند نیز پیمان نبندید، اما فقها به این حکم فتوا نداده‌اند. تنها دلیل این مطلب آن است که حکم در آیه به سیاق قضیه حقیقه نیست (همان‌جا) و مقصود آیه این است که کافرانی که ۱۳ سال، پیامبر (ص) و مسلمانان را در مکه آزار دادند و پس از هجرت نیز ۹ سال از هیچ توطئه‌ای فروگذار نکردند، مستحق سرکوبی شدیدند (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۷۸).

از نشانه‌های دیگری که می‌توان قضیه خارجی بودن حکم مورد اشاره در این آیات را برداشت نمود، آیه هفتم سوره توبه است که خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾: «چگونه مشرکان را نزد خدا و نزد فرستاده او عهده‌ای تواند بود مگر با کسانی که کنار مسجدالحرام پیمان بسته‌اید؟ پس تا با شما [بر سر عهده] پایدارند با آنان پایدار باشید زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد.»

همان‌گونه که پیداست، در این آیه خداوند هیچ پیمانی را از سوی مشرکان نپذیرفته مگر آن پیمانی که در کنار مسجدالحرام بسته شده بود. بسته شدن پیمان در کنار مسجدالحرام، خصوصیتی ندارد که بتوان حکم کرد در همه زمان‌ها صرفاً پیمان‌هایی که در کنار مسجدالحرام با مشرکان بسته شده، معتبر خواهند بود. به کار رفتن فعل ماضی درباره این پیمان هم مؤید همین نکته است.

همان‌گونه که گفته شد برخی از محققان علوم قرآن، مخصوصاً بحث‌کنندگان از ناسخ و منسوخ قرآنی، آیه سیف را ناسخ آیات بسیاری از قرآن پنداشته‌اند تا جایی که حتی ادعا شده تمام کلماتی که در قرآن از قبیل «فأعرض عنهم»، «تولّ عنهم» و «خلّوا سبیلهم» و امثال آن‌ها وارد شده است، به وسیله این آیه نسخ شده‌اند (زید، ۱۳۷۱، ص ۶۹۹). ابن عربی آیه سیف را ناسخ ۱۱۴ آیه از آیات قرآن که متضمن عفو و صفح است می‌داند و عجیب‌تر آنکه می‌گوید: «همین آیه سیف که توانست ۱۱۴ آیه قرآن را از کار بیندازد، خودش توسط ذیلش نسخ شده است!» (همان‌جا).

باید توجه داشته باشیم که نسخ آیات قرآن که مسأله بسیار حساس و پراهمیتی است تنها در صورتی ممکن است که آیات، کاملاً با هم تعارض داشته باشند و به هیچ وجه قابل جمع نباشند؛ اما در صورتی که جمع بین آن‌ها امکان داشته باشد، نسخ جایگاهی ندارد. بر همین مبنا آیه پنجم سوره توبه مطلق است و راه جمع آن با آیات مقید، آن است که آن را با آیات مقید جهاد (که پیش‌تر به تعدادی از آن‌ها اشاره شد)، مقید و محدود کنیم. آیات مقید، مفسر آیات مطلق‌اند. بنابراین، حکم وجوب جهاد، همان است که آیات مقید، دربردارنده آن است و شمول و گستردگی حکم وجوب جهاد ابتدایی به اندازه‌ای است که در آیات مقید آمده است. پس، از آیات مطلق نمی‌توان استفاده کرد که کفر و شرک علت وجوب جهاد است (شمس‌الدین، ۱۹۹۷، ص ۹۸).

نکته دیگر آنکه اگرچه «جمع محلی به ال» مفید عموم است اما «ال» به کاررفته در واژه «المشرکین» در آیه ۵ سوره توبه ظاهراً عهد ذکری است و سخن از همان مشرکانی است که در آیات پیشین از آنان سخن گفته شده؛ یعنی مشرکان طرف قرارداد ولی پیمان‌شکن (فیض کاشانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۵۳). فلذا از این لحاظ نیز آیه فوق، دلالت بر این معنا ندارد که همه مشرکان را هر جا یافته شدند باید کشت و یا اسیر کرد و یا در کمین آنان نشست.

از طرفی اجماع مطرح شده در کتاب‌های فقهی و تفسیری که مؤید نظریه ستیز با کفار تا اسلام آوردن آنان است، اجماعی مدرکی<sup>۱</sup> بوده و اعتبار مستقلی ندارد (حسینی شیرازی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۹).

به هر تقدیر اگرچه مشهور فقها معتقدند این آیه دلالت بر وجوب جهاد با مشرکین (صرف نظر از حربی بودن آنان) به صورت مطلق دارد اما با توجه به آیات پیش و پس از آن، معلوم می‌شود که کفر، به تنهایی علت جنگ با مشرکان نیست و این آیات و همچنین آیات متعدد دیگری از قرآن که در سطور آتی به آن اشاره خواهد شد، اطلاق مندرج در آیه پنجم سوره توبه را قید زده و بی‌دینی دیگران را بهانه‌ای بجا برای جنگیدن با آن‌ها به شمار نمی‌آورد اما شکستن سوگندها و پیمان‌ها<sup>۲</sup> را سبب جنگ با مشرکان می‌شمارد (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۷) فلذا جنگ را منحصر در حربی بودن مشرکان نموده است.

موارد ذکر شده دست‌کم در اباحه ریختن خون مشرکان به صرف شرکشان ایجاد شبهه می‌کند و باید توجه داشت که ریختن خون هزاران انسان، به صرف اینکه ما احتمال می‌دهیم آنان مصونیت نداشته باشند، کاملاً از مذاق شریعت به دور است. همچنین از معارف الهی و شریعت اسلامی - که کرامت انسان و حرمت جان او را از بزرگ‌ترین مسائل می‌داند و در ریختن خون انسان تسامح نمی‌ورزد - معهود نمی‌نماید که به صرف اینکه حرمت خون مشکوک باشد، به اتکای چنین استصحابی، به حلیت خون یک انسان - چه رسد به انسان‌های بسیار - حکم کند (خامنه‌ای، ۱۴۱۷، ص ۲۱).

بنابراین به نظر می‌رسد علت جنگ مسلمانان با غیرمسلمانان - خواه مشرکان و خواه اهل کتاب - حربی بودن و عدوان غیرمسلمانان است نه کفر آنان و این نظریه که «از دیدگاه اسلام، کفر ذاتاً تجاوز محسوب می‌شود» (مغنیه، ج ۱، ۱۳۷۸، ص ۵۲۶) مقرون به صحت نیست. از این رو با کافران از آن جهت که کافرند نمی‌توان جنگید. البته جنگ به منظور رفع موانع دعوت یا نجات مستضعفان از چنگال ستمگران، مشروع است و می‌توان آن را از اقسام «جهاد دفاعی» قلمداد نمود.

۱. اجماع مدرکی، مقابل اجماع تعبدی می‌باشد و عبارت است از اتفاق علما در مسأله‌ای که در مورد آن، دلیل یا اصلی وجود دارد و علم یا احتمال آن هست که اتفاق‌کنندگان، به آن دلیل یا اصل به عنوان مدرک نظر خود استناد نموده باشند. اجماع مدرکی فاقد اعتبار و ارزش است، زیرا حجیت آن بستگی به اعتبار مدرک آن دارد؛ یعنی باید به اصل مدرک و مستند حکم مراجعه کرد و در صورت اعتبار مدرک، بر اساس آن عمل نمود.

۲. ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ (توبه: ۱۲/۹).

۲-۴- آیه ۴ سوره محمد

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتَمُوهُمُ فَشدُّوا الوَثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا...﴾: «چون با کافران روبه‌رو شدید، گردنشان را بزنید و چون آنها را سخت فروگرفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید. آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة تا آنگاه که جنگ به پایان آید...»

در این آیه گردن زدن، کنایه از قتل است، بنابراین ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند. هدف این است که دشمن از پای درآید، ولی چون گردن زدن روشن‌ترین مصداق قتل بوده روی آن تکیه شده است.

این حکم مربوط به میدان نبرد است زیرا «لقیم» از ماده «لقاء» در این‌گونه موارد به معنی «جنگ» است. قرائن متعددی در خود این آیه مانند مسأله «اسارت اسیران» و واژه «حرب» (جنگ) و «شهادت در راه خدا» که در ذیل آیه آمده است گواه بر این معنی است. «لقاء» گاه به معنی هرگونه ملاقات استعمال می‌شود و گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ است و در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته و آیه مورد بحث، ناظر به معنی دوم است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲۳، ص ۴۲ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۳۹۸). بدیهی است که در گرماگرم نبرد، جز کشتن و کشته شدن کار دیگری نیست. عاقلانه نخواهد بود اگر گمان کنیم که مکتبی توصیه کند که در اوج نبرد، از هرگونه آسیب زدن به دشمن پرهیز کنید!

معنای آیه، در مجموع این است که اگر دشمنان خدا اصرار بر کفر و دشمنی دارند و نبردی میان شما و آنان در گرفت، در گرماگرم نبرد، بیش از اندازه مهربان و دلسوز نباشید، بلکه آن قدر با آنان بجنگید که تسلیم شما شوند. بنابراین از این آیه نیز نمی‌توان این‌گونه برداشت کرد که مسلمانان قادرند کافران را به صرف کفرشان به قتل برسانند بلکه در صورت وارد شدن آنان به جنگ، مسلمانان حق دارند تا آنها را بکشند.

۲-۵- آیه ۳۶ سوره توبه

﴿...فَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾: «... (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته‌جمعی پیکار کنید، همان‌گونه که آنها دسته‌جمعی با شما پیکار می‌کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزکاران است.»

برخی مفسران معتقدند این آیه، قتال با همه مشرکان را واجب می‌سازد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۲۷۰) و حتی بعضی از آنان معتقدند این آیه، آیات دیگری از قرآن که صرفاً قتال با مشرکان، در صورت تعدی آنان را اجازه داده بود (مانند آیه ۱۹۰ سوره بقره) نسخ کرده است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۶۸) اما برخی دیگر از مفسران، تأکید اصلی این آیه را وحدت و انسجام مسلمانان در برابر تجاوز مشرکان می‌خوانند و معتقدند مقصود این آیه آن است که مشرکان در یک صف واحد با مسلمانان می‌جنگند، بنابراین مسلمین که موحدند و یکتاپرست و توحید، آئین اتحاد و یگانگی است سزاوارتر هستند که وحدت کلمه را برابر دشمن حفظ کنند و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشمنان بایستند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۳/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۰۷).

به نظر می‌رسد در این آیه، خداوند متعال از مسلمانان می‌خواهد برای رویارویی با مشرکان، متحد شوند، همان‌گونه که مشرکان برای جنگ با مسلمانان با یکدیگر هم‌پیمان شده‌اند. معنای این آیه با آیه ۷۳ سوره انفال مشابهت دارد که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِيَّا تَفَعَّلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾: «اما آن‌هایی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند، برخی از ایشان دوست و حامی برخی دیگرند. اگر شما چنین نکنید (و از یکدیگر حمایت ننمایید) فتنه و فساد گسترده زمین را فرامی‌گیرد.»

از سوی دیگر، با نگاهی به صدر این آیه، این نکته برداشت می‌شود که قرآن اگرچه جنگ و قتال را در ماه‌های حرام، برای مسلمین ممنوع کرده اما از آنجاکه ممکن است تحریم جهاد در این چهار ماه، دستاویزی برای استفاده مشرکان بشود و آن‌ها را در حمله کردن به مسلمین جسور کند، عبارت ﴿قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً...﴾ را به کار برده تا به مسلمانان تفهیم کند که اگر دشمن در ماه‌های حرام حمله کرد، مقدس‌مآب نشوند، بلکه مقابله کنند (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۱۸).

### ۳- آیات دال بر صفا و مدارا با مشرکان

در قرآن به برخی آیات برمی‌خوریم که می‌تواند به منزله شاهد و مؤیدی بر این برداشت باشد که دلیلی بر جهاد ابتدایی به معنای مسلمان کردن مشرکان نداریم. این دسته از آیات، با آیات پیشین تفاوت دارد و در آن از صلح و مدارا با برخی از کفار و مشرکان سخن گفته شده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد بررسی این دسته از آیات، ضروری است.



۳-۱- آیات ۸ و ۹ سوره ممتحنه

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾: «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند از اینکه با آنها دوستی کنید و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است».

این آیه ظهور در کفار غیر اهل کتاب دارد چون شأن نزول آن درباره مشرکان است. مشرکین به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که در مقابل مسلمین ایستادند و عداوت و دشمنی خود را با اسلام و مسلمین در گفتار و عمل، آشکارا نشان دادند. تکلیف مسلمانان این است که هرگونه مرادیه با این گروه را قطع کنند و از هرگونه پیوند محبت و دوستی خودداری نمایند که مصداق روشن آن، مشرکان مکه مخصوصاً سران قریش بودند.

اما دسته دیگری بودند که در عین کفر و شرک، کاری به مسلمانان نداشتند. نه عداوت می‌ورزیدند، نه با آنها پیکار می‌کردند و نه اقدام به بیرون راندنشان از شهر و دیارشان نمودند. حتی گروهی از آنها پیمان ترک مناصبه با مسلمانان بسته بودند. نیکی کردن به این دسته و اظهار محبت به آنها بی‌مانع بود و اگر معاهده‌ای با آنها بسته بودند باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند.

بنابراین جایی برای گفتار جمعی از مفسران باقی نمی‌ماند که این دستور را منسوخ دانسته و ناسخ آن را آیه ۵ سوره توبه ذکر کرده‌اند که می‌گوید: ﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾؛ چراکه این آیه سوره توبه به گواهی آیات بعد از آن، فقط از مشرکانی سخن می‌گوید که پیمان‌شکنی کرده و به مخالفت علنی در برابر اسلام و مسلمین برخاسته بودند.

برخی از مفسران بر این باورند که در این آیه، مقصود، کافران پیمان‌بسته هستند و ایجاد روابط حسنه، مخصوص کافرانی است که با مسلمانان، پیمان عدم تعرض دارند و به آنان تعرض نمی‌کنند ولی موضوع آیات برائت، کافران حربی (به معنای آن دسته از کفاری که با مسلمانان پیمانی ندارند) است، لذا منافاتی با یکدیگر ندارند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۷۲/ طباطبائی،

۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۲۷). اما این تفسیر، شاهد و مؤیدی ندارد. چون به صراحت این آیه، ملاک نیکی و رفتار عادلانه با مشرکان، همین است که آنان با دین مسلمانان نجنگند و آنان را از شهر و دیارشان بیرون نکنند؛ چه با مسلمانان پیمان عدم تعرض داشته باشند، چه نداشته باشند و قیدی در آیه به چشم نمی خورد، چنان که در آیات نخست این سوره هم شاهد و گواهی بر این تفسیر وجود ندارد.

بعضی از علما معتقدند که این آیه مربوط به مرحله دوم از مراحل تشریح جهاد (یعنی مشروعیت و اذن جهاد به مسلمانان تا زمانی که تحت ستم قرار گرفته اند) است و آیات برائت مربوط به مرحله نهایی از مراحل تشریح جهاد (یعنی قتال با مشرکین تا زمانی که کشته یا مسلمان شوند) است (آصفی، ۱۴۲۱، ص ۴۴).

از نظر این دسته از علما اگرچه از قرآن مجید، وجوب جهاد با مشرکان تا اسلام آوردن آنان برداشت می شود ولی دو شرط برای تحقق این وجوب لازم است: قدرت و تدریج. اگر شرط اول فراهم شد، مسلمانان موظف به جهاد با کافرانی هستند که به آنان نزدیک ترند ولی کافرانی که دورند دو گروه هستند: یک دسته، آنان که با مسلمانان سر ستیز دارند، مسلمانان گرچه فعلاً با آنان نمی جنگند اما رابطه خوبی هم با آنان نخواهند داشت و چنین ارتباطی با آنان حرام است. دسته دوم آنان که با مسلمانان سر ستیز ندارند. باید با آنان به نیکی و عدالت رفتار کرد ولی هرگاه از قتال با مشرکان نزدیک تر فارغ شدند و به آنان نزدیک گشتند، موظف به قتال با هر دو گروه هستند. با گروه اول که حکمتش واضح است و با گروه دوم نیز به این دلیل که زمان نیکی و عدالت به پایان رسیده است. چون زمان نیکی تا وقتی است که مسلمانان از کافران نزدیک تر غافل شوند و قدرت پیدا کنند. آنچه مانع نیکی در حق ایشان است، دفاع مسلمانان از توحید و وظیفه آنان مبنی بر دعوت به خدا است (همان، صص ۴۴-۵۲).

در رد احتمال مذکور باید گفت معنای این تفسیر آن است که دستور قرآن مبنی بر نیکی و رفتار عادلانه با کافرانی که با شما سر ستیز ندارند، موقتی و تا وقتی است که مسلمانان قدرت پیدا کنند و نوبت قتال با آنان فرا برسد. در این صورت روابط حسنه ای در کار نخواهد بود. حتی اگر آنان سر ستیز با مسلمانان را هم نداشتند، مسلمین باید با آنان بجنگند تا آنکه اسلام آورند! با این اوصاف، سؤالی که متبادر می شود آن است که آیا از این آیه، حکم موقتی استفاده می شود؟ ظاهر آیه، نیکی کردن و رفتار عادلانه با کافرانی است که با مسلمانان سر جنگ ندارند؛ چه نزدیک باشند، چه دور. چه مسلمانان قدرتمند باشند چه ضعیف. اتفاقاً این رفتار، تناسب بیشتری با زمان قدرتمند بودن مسلمانان دارد تا زمان ضعیف بودن؛ یعنی اگر مسلمانان ضعیف باشند،

به‌طور طبیعی نمی‌توانند رفتار غیر عادلانه با کافران داشته باشند. زمانی که زمینه رفتار ظالمانه وجود دارد، وقتی است که انسان از قدرت کافی برخوردار باشد. در زمان برخورداری از قدرت باید با کافرانی که با مسلمانان سر ستیز ندارند به نیکی و عدالت رفتار کرد.

بنابراین کسانی که در حال جنگ با مسلمانان نیستند، حتی اگر معاهده‌ای نیز با مسلمانان منعقد نکرده باشند، تا وقتی تجاوزی به مسلمانان نکنند و حالت بی‌طرفی و اعتزال را حفظ کنند، رابطه دولت اسلامی با آن‌ها بر اساس صلح و همکاری است چراکه آیه ۸ سوره ممتحنه مطلق است و تمام گروه‌ها و دولت‌هایی را که روابطی ستیزه‌جویانه با مسلمانان و دولت اسلامی نداشته باشند شامل می‌شود (شمس‌الدین، ۱۴۱۰، صص ۱۳۶-۱۳۲).

به‌رحال از این آیات، یک اصل کلی و اساسی در چگونگی رابطه مسلمانان با غیرمسلمین استفاده می‌شود و آن اینکه مسلمانان موظف‌اند در برابر هر گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آن‌ها داشته باشند و بر ضد اسلام و مسلمین قیام کنند، یا دشمنان اسلام را یاری دهند سرسختانه بایستند و هرگونه پیوند محبت و دوستی را با آن‌ها قطع کنند؛ اما اگر آن‌ها در عین کافر بودن نسبت به اسلام و مسلمین بی‌طرف بمانند و یا تمایل داشته باشند، مسلمین می‌توانند با آن‌ها رابطه دوستانه برقرار سازند، البته نه در آن حد که با برادران مسلمان دارند و نه در آن حد که موجب نفوذ آن‌ها در میان مسلمین گردد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴، صص ۳۳-۲۹).

خدای سبحان، هرچند اعتقاد کافران و مشرکانی را که به جامعه اسلامی آسیبی نمی‌رسانند و بر ضد آن توطئه نمی‌کنند، مبعوض دانسته است ولی مسلمانان را نهی نمی‌کند که با آنان زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و با آن‌ها به نیکی و عدالت رفتار کنند؛ چون خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد، گرچه این عدل‌محوری نسبت به کافران باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۴). بنابراین دو نکته اساسی از این آیه قابل استنباط است: اولاً حساب کفار بی‌آزار از کفار آزارسان جداست و ثانیاً اسلام، دین نیکی و عدالت است، حتی نسبت به کفار (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۵۸۵).

### ۳-۲- آیه ۲۵۶ سوره بقره

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...﴾: «در دین هیچ اجباری نیست (زیرا) راه از

بیراهه به‌خوبی آشکار شده است.»

طبرسی در مجمع البیان در شأن نزول این آیه نقل می‌کند: مردی از اهل مدینه به نام «ابو حصین» دو پسر داشت. برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می‌کردند، هنگام برخورد با این دو پسر، آنان را به عقیده و آئین مسیح دعوت کردند. آن دو هم سخت تحت تأثیر قرار گرفته، به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند. ابو حصین از این جریان سخت ناراحت شد. به پیامبر (ص) اطلاع داد و از حضرت خواست آنان را به مذهب خود برگرداند و سؤال کرد: آیا می‌تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش بازگرداند؟ آیه فوق، نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: «در گرایش به دین، اجبار و اکراهی نیست» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۳۰).

در تفسیر المنار نقل شده ابو حصین خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام بازگرداند، آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند. ابو حصین به پیامبر (ص) عرض کرد: من چگونه به خود اجازه دهم فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن باشم؟! آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد (رشید رضا، ۱۳۴۲، ج ۳، ص ۳۱).

برخی از مفسران معتقدند این آیه به وسیله آیاتی که جهاد و قتال را واجب می‌کند نسخ شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۲۶ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۸۷ / عاملی، ۱۳۶۰، ج ۱، صص ۵۱۶-۵۱۵).

اما این دیدگاه، صحیح به نظر نمی‌رسد. یکی از شواهد بر اینکه این آیه نسخ نشده، تعلیلی است که در خود آیه است و می‌فرماید: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ در این آیه «رشد» و «غی» از هم جدا شده‌اند و معقول نیست آیه‌ای که می‌خواهد این آیه را نسخ کند فقط حکمش (حرمت) را نسخ کرده، ولی علت حکم باقی بماند. پس آیه: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ یا آیه ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ چون نمی‌تواند در ظهور حقانیت دین اثری داشته باشد، نخواهد توانست حکمی را که معلول این ظهور است بردارد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۴۴).

بعضی مفسران، آیه مذکور را تنها در این مقام می‌دانند که بفهماند، اعتقاد اکراه‌بردار نیست، نه آن‌که منظور این آیه آن باشد که اسلام کسی را مجبور به اعتقاد به معارف خود نکرده و مردم در اعتقاد آزادند؛ چراکه اسلام در تشریح خود جز بر دین توحید تکیه نکرده، دین توحیدی که اصول سه‌گانه‌اش توحید صانع و نبوت انبیا و روز رستاخیز است و همین اصول است که مسلمانان و یهود و نصارا و مجوس و بالاخره اهل کتاب بر آن اتحاد و اجتماع دارند، پس حریت

هم تنها در این سه اصل است و نمی‌تواند در غیر آن باشد و آزادی در غیر این اصول یعنی ویران کردن اصل دین (همان، ج ۴، ۱۶۴).

برخی از فقها نیز معتقدند این آیه دلالت بر آزادی تکوینی دارد و نه تشریحی؛ و این آیه قصد بیان این نکته را دارد که اصولاً دین، مجموعه‌ای از اعتقادات ویژه است که هرگز نمی‌توان آن‌ها را بر کسی تحمیل کرد و اگر اصول و مبادی دیانت برای کسی حاصل نشود، دین نیز به قلمرو جانش پای نمی‌نهد. البته از این آزادی تکوینی نمی‌توان چنین برداشت کرد که انسان در مرحله تشریح و انتخاب عقیده بتواند به هر سو که خواست میل کند و خداوند به این میل او ارج نهد و اگر کسی پس از جستجوی کامل و از سر میل و اراده، باطل را برگزیند و از پذیرش حق سرباز زند، در ردیف کسانی است که پیامبر (ص) و امامان (ع)، فرمان «جهاد ابتدایی» با وی را صادر می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، صص ۱۹۶-۱۹۵).

اما برخی دیگر از مفسران معتقدند از آنجاکه دین و مذهب با روح و فکر مردم سروکار دارد و اساس و شالوده‌اش بر ایمان و یقین استوار است خواه‌وناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی‌تواند داشته باشد و جمله ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ در واقع اشاره‌ای به همین است. به علاوه همان‌گونه که از شأن نزول آیه استفاده می‌شود، بعضی از ناآگاهان، از پیامبر اسلام (ص) می‌خواستند که او همچون حکام جبار، با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هرچند در ظاهر) کند. آیه فوق صریحاً به آن‌ها پاسخ داد که دین و آیین، چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به‌خصوص اینکه در پرتو دلایل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

جایی که اسلام اجازه نمی‌دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است. اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، درحالی‌که چنین حقی به او داده نشده است و از اینجا روشن می‌شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ با منطق عقل (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۷۹).

به نظر می‌رسد بهترین راه حل برای جمع آیاتی مانند ﴿لَا إِكْرَاهَ...﴾ با آیاتی مانند آیات مطلق جهاد، این است که آیات اخیر را حمل بر حاکمیت شرک و همچنین مشرکین متعددی و طغیانگر بدانیم؛ به عبارت دیگر اسلام در مواجهه با افراد مشرک که اهل تعدی و فتنه‌گری علیه اسلام

نیستند، صلح را تجویز می‌کند و در صورت قدرت داشتن و اقتضاء مصلحت، در مواجهه با حکومت‌های مشرک، جنگ و ستیز را تجویز می‌کند.

### ۳-۳- آیه ۹۹ سوره یونس

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ «و

اگر پروردگار می‌خواست تمام آن‌ها که در روی زمین هستند، همگی (از روی اجبار) ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟»

آیه مورد بحث مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن می‌گوید، ایمان اجباری، بی‌ارزش است و اصولاً دین و ایمان، چیزی است که از درون جان برخیزد، نه از برون و به وسیله شمشیر، و مخصوصاً پیامبر (ص) را از اکراه و اجبار کردن مردم برای ایمان و اسلام بر حذر می‌دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۹۰).

قرآن در این آیه اظهار می‌دارد که اگر خداوند می‌خواست همه مردم روی زمین ایمان می‌آوردند. یعنی خداوند قدرت آن را دارد که با اراده تکوینی خود همه را مجبور به ایمان کند ولی معلوم است که چنین نمی‌کند چون در این صورت استعدادهای اشخاص، شکوفا نمی‌شود و ارزش واقعی آنان ظاهر نمی‌گردد و این ایمان فضیلتی ندارد و صاحب آن مستحق ثواب نمی‌شود.

در ادامه می‌فرماید: آیا تو مردم را مجبور می‌کنی که ایمان بیاورند؟ یعنی این خداست که قدرت انجام چنین کاری را دارد و تو چنین قدرتی را نداری و خدا با وجود آنکه قدرت آن را دارد، مردم را مجبور به ایمان نمی‌کند. پس تو نیز در فکر ایمان اجباری مردم نباش. از این آیه فهمیده می‌شود که پیامبر خدا به شدت خواهان ایمان آوردن مردم بود و آن‌چنان در این کار اصرار داشت که می‌خواست اگر قدرت داشته باشد حتی از روی اجبار هم که شده مردم را وادار به ایمان کند (جعفری، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۱۵۰).

در عیون اخبار رضا (ع) نقل شده که «مأمون از امام رضا (ع) درباره معنای این آیه پرسید. امام (ع) فرمود: ...مسلمانان به پیامبر اکرم (ص) عرضه داشتند: یا رسول الله! اگر آن کسانی را که بر آن‌ها قدرت داشتی، مجبور می‌کردی مسلمان شوند، تعداد ما زیاد می‌شد و در مقابل دشمنان نیرومند می‌شدیم. حضرت فرمودند: من نمی‌خواهم با بدعتی که خداوند در مورد آن، دستوری به من نداده است، خداوند را ملاقات کنم و من کسی نیستم که بخواهم در کاری که به من مربوط نیست دخالت کنم. سپس خداوند آیه فوق را نازل فرمود و معنی آیه این است که:

اگر خدا می‌خواست، همه را مجبور می‌کرد که در دنیا ایمان آورند همان‌طور که در موقع دیدن سختی‌ها، در آخرت، ایمان می‌آورند و اگر این کار را با آن‌ها انجام می‌دادم دیگر مستحق مدح و ثواب از جانب من نبودند لکن من می‌خواهم از روی اختیار و بدون اجبار ایمان آورند تا مستحق احترام و اکرام و نزدیکی به من و جاودانگی در بهشت جاودان باشند. «آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی که ایمان آورند؟» (ابن بابویه، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۷۴).

### ۳-۴- آیه ۶۱ سوره انفال

﴿وَإِنْ جَاحُوا لِسَلْمٍ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾: «و اگر تمایل به صلح

نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکل کن که او شنوا و داناست.»

این آیه در آستانه جنگ بدر بر پیامبر (ص) نازل شد تا اگر پیشنهاد صلحی از جانب مشرکان مطرح گردید او این پیشنهاد را رد نکند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۲). ظهور این آیه در آن است که کفار و مشرکان اگر پیشنهاد صلح و سازش کنند و در دین خود بمانند و پیمان عدم تعرض ببندند، لازم است آن را قبول کرد (قرشی بنابی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۱۵۹).

برخی گفته‌اند که آیه یادشده با آیه ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ و آیه ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ

لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ نسخ شده و برخی بر آن‌اند که این آیه نسخ نشده است و همین قول صحیح است. برخی نیز گفته‌اند که این آیه درباره اهل کتاب است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۵۴) اما پذیرش صلح با مشرکان در حدیبیه از سوی پیامبر (ص)، این نظر را رد می‌کند. بعضی نیز معتقدند که این آیه، آیات عام جهاد را تخصیص زده است. بنابراین اگر کفار در کفر خود بمانند ولی بخواهند با مسلمانان، همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند نمی‌شود با آن‌ها به جنگ پرداخت (قرشی بنابی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۵۳).

نکته دیگر آنکه کلمه «فَاجْنَحْ» اگرچه بر طریق اطلاق است، اما به مصلحت پیغمبر یا امام امت تخصیص می‌خورد، چراکه اگر صلح، به مصلحت نباشد نباید منعقد شود و فرمان جنگ و پذیرش صلح، با پیامبر خدا و از اختیارات رهبری جامعه اسلامی است چراکه در این آیه فرمود: ﴿فَاجْنَحْ﴾ و فرموده: «فَاجْنَحُوا» (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۴۸). صاحب کنز العرفان می‌گوید: حق آن است که این آیه منسوخ نیست به جهت تعلق صلح به رأی امام و به حسب مصالح متجدده و اینکه پیامبر (ص) بعد از این آیه با اهل نجران به دو هزار حله صلح فرمود (فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۸۰).

درباره این آیه روایتی به این مضمون نقل شده که «حلبی از امام صادق (ع) روایت کرده که در باره آیه ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾ از حضرتش پرسیدم معنای «سَلَم» چیست؟ امام فرمود: معنایش پذیرفتن و داخل شدن در امر ماست.» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۱۵)

به نظر می‌رسد مقصود از داخل شدن در امر اسلام، پذیرش ولایت و حاکمیت اسلام است نه آنکه تک‌تک مشرکین، مسلمان شوند.

### ۳-۵- آیه ۹۰ سوره نساء

﴿إِنَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يَقاتِلُوكُمْ وَآلَقُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾: «مگر آن‌ها که با کسانی که با شما هم‌پیمان‌اند، پیمان بسته، یا آن‌ها که به سوی شما می‌آیند و از پیکار با شما یا پیکار با قوم خود ناتوان شده‌اند (نه سر جنگ با شما دارند و نه توانائی مبارزه با قوم خود) و اگر خداوند بخواهد آن‌ها را بر شما مسلط می‌کند تا با شما پیکار کنند، بنابراین اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما پیکار ننمودند (بلکه) پیشنهاد صلح کردند خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید.»

از روایات مختلفی که در سبب نزول آیه وارد شده و مفسران در تفاسیر گوناگون آورده‌اند چنین استفاده می‌شود که دو قبیله در میان قبائل عرب به نام بنی‌ضمیره و اشجع وجود داشتند که قبیله اول با مسلمانان پیمان ترک تعرض بسته بودند و طایفه اشجع با بنی‌ضمیره نیز هم‌پیمان بودند. بعضی از مسلمانان از قدرت طایفه بنی‌ضمیره و پیمان‌شکنی آن‌ها بیمناک بودند، لذا به پیغمبر اکرم (ص) پیشنهاد کردند که پیش از آنکه آن‌ها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آن‌ها حمله ور شوند. پیغمبر (ص) فرمود: «كَلَّا فَإِنَّهُمْ أَبْرُ الْعَرَبِ بِالْوَالِدَيْنِ وَأَوْصَلَهُمُ لِلرَّحِمِ وَأَوْفَاهُمْ بِالْعَهْدِ»: «نه! هرگز چنین کاری نکنید. زیرا آن‌ها در میان تمام طوایف عرب نسبت به پدر و مادر خود نیکوکارترند و از همه نسبت به اقوام و بستگان، مهربان‌تر و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند!» پس از مدتی مسلمانان باخبر شدند که طایفه اشجع به سرکردگی مسعود بن رجیله که هفت صد نفر بودند به نزدیکی مدینه آمده‌اند. پیامبر (ص) نمایندگانی نزد آن‌ها فرستاد تا از هدف مسافرتشان مطلع گردد. آن‌ها اظهار داشتند آمده‌ایم قرارداد ترک مخاصمه ببندیم. هنگامی که پیامبر (ص) چنین دید دستور داد مقدار زیادی خرما به‌عنوان هدیه برای آن‌ها بردند و سپس با آن‌ها تماس گرفت و آن‌ها اظهار داشتند ما از یک طرف، توانائی مبارزه با دشمنان شما را نداریم،



چون عدد ما کم است؛ و نه قدرت و تمایل به مبارزه با شما را داریم، زیرا محل ما به شما نزدیک است. لذا آمده‌ایم که با شما پیمان ترک تعرض ببندیم. در این هنگام آیات فوق نازل شد و دستورهای لازم در این زمینه به مسلمانان داد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، صص ۵۶-۵۴).

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که قسمتی از آیه درباره طایفه بنی مدلیج نازل شده است که خدمت پیامبر (ص) رسیدند و اظهار داشتند که ما نه با شما هم‌صدا هستیم و نه بر ضد شما گام برمی‌داریم و پیامبر (ص) پیمان ترک مخاصمه با آن‌ها بست (همان‌جا).  
به دنبال دستور به شدت عمل در برابر منافقانی که با دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشتند، در این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که دو دسته از این قانون مستثنا هستند:

۱. آن‌ها که با یکی از هم‌پیمانان شما ارتباط دارند و پیمان بسته‌اند ﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ﴾.

۲. کسانی که از نظر موقعیت خاص خود در شرایطی قرار دارند که نه قدرت مبارزه با شما را در خود می‌بینند و نه توانائی همکاری با شما و مبارزه با قبيله خود دارند ﴿أَوْ جَاءَ وَكُمْ حَصْرَتٌ صُدُّوهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ﴾.

در پایان آیه، بار دیگر نسبت به دسته اخیر تأکید کرده و با توضیح بیشتری چنین می‌فرماید: «اگر آن‌ها از پیکار با شما کناره‌گیری کنند و پیشنهاد صلح نمایند، خداوند به شما اجازه تعرض نسبت به آن‌ها را نمی‌دهد و موظفید دستی را که به منظور صلح به‌سوی شما دراز شده بفشارید.»  
همچنین مراد از «القای سلم» مندرج در این آیه، پیش گرفتن راه مسالمت‌آمیز است نه برقراری پیمان صلح، زیرا تعبیر به القای سلم تناسب با همین معنا دارد و آیه بعد نیز شاهد بر این مطلب است. به‌هرحال کافر بی‌طرف هم، جان و مال و ناموسش محفوظ است. بنابراین به نظر می‌رسد در بخشی از این آیه به وضعیت کفاری اشاره می‌شود که نه ذمی هستند، نه معاهد هستند و نه با مسلمانان سر جنگ دارند و به‌نوعی می‌توان از آنان به‌عنوان «کفار بی‌طرف» یاد کرد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۴۶).

### نتیجه‌گیری

حقیقت آن است که از آیات فراوان بحث‌شده، هیچ‌کدام بر جهاد ابتدایی علی‌الاسلام به معنای خاص، یعنی جهاد برای وادار کردن مشرکان به اسلام، دلالت نداشت بلکه جهاد ابتدایی

به معنای عام، یعنی جهاد برای پایان دادن به فتنه‌گری مشرکان، نجات مظلومان و مستضعفان از ستم مشرکان، و بسط و گسترش حاکمیت سیاسی اسلام، از آیات قرآن به روشنی استفاده می‌شود. توضیح اینکه ایمان از دیدگاه قرآن، امری اختیاری است: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (کهف: ۱۸ / ۲۹؛ یونس: ۱۰ / ۹۹). از این رو نباید کفار را وادار به پذیرش دین نمود و یا در صورت عدم پذیرش، آن‌ها را کشت. بلکه هر که می‌خواهد ایمان آورد و هر که می‌خواهد کافر باشد. وقتی ایمان، امری اختیاری است، دعوت به سوی آن نیز به معنای وادار کردن به پذیرش دین نیست: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾.

این آیات و آیات متعدد دیگر (برای نمونه شعراء: ۲۶ / ۳-۴) این ادعا را که هر کس کافر است باید شمشیر بالای سرش باشد تا اسلام بیاورد رد می‌کند و ایمان را امری قلبی قلمداد کرده که با زور و اجبار نمی‌توان آن را تحمیل کرد.

مؤید دیگری که برای اشتباه دانستن اجبار در پذیرش دین می‌توان ذکر کرد، موضوع «عدم جواز تقلید در اصول دین» است. اسلام در اصول دین که به عقیده و ایمان مربوط می‌شوند، تقلید را جایز نمی‌داند و در پذیرش آن‌ها تحقیق را نه تنها جایز می‌داند بلکه آن را لازم و ضروری قلمداد می‌کند؛ بنابراین از دیدگاه اسلام، ایمان به وسیله فکر آزاد به دست می‌آید و از فکر غیرآزاد، چه در بند تقلید باشد و یا گرفتار زور و اجبار، ایمان و عقیده‌ای که اسلام خواهان آن است، به دست نمی‌آید (ارجینی، ۱۳۸۷، صص ۲۴۲-۲۴۱).

از سویی دیگر به لحاظ آنکه اسلام، حاکمیت کفر و شرک را محترم نمی‌شمارد و حاکمیت را از آن خود می‌داند، صلح دائم و همیشگی را میان حاکمیت اسلام و حاکمیت کفر و شرک بر نمی‌تابد و در صورت مصلحت یا ضرورت، تنها به صلح موقت قناعت می‌ورزد، اما چون برای انسان‌ها حق حیات و انتخاب قائل است، روابط مسلمانان - خواه حاکمیت و خواه افراد مردم مسلمان - را با کافران و مشرکانی که ستم‌پیشه نیستند، بر همزیستی مسالمت‌آمیز رقم می‌زند. فلذا در روابط حاکمیت اسلام با حاکمیت کفر، اصل بر جهاد است و صلح، حالتی استثنایی دارد و در روابط مسلمانان و کافران، اصل بر همزیستی مسالمت‌آمیز و روابط عادلانه است و جنگ و خصومت، حالتی استثنایی دارد. دلالت آیات و روایات و نیز شواهد تاریخی از سیره سیاسی پیامبر اکرم (ص) این نظر را کاملاً تأیید می‌کند.

اگر به این حقیقت توجه داشته باشیم که غرض از بعثت پیامبر اسلام (ص) تسلط دین او بر همه ادیان است<sup>۱</sup>، نیز اگر توجه داشته باشیم که هدف از قتال با کفرپیشگان، برافتادن همه فتنه‌ها و اختصاص یافتن دین به خدای متعال است<sup>۲</sup>، آنگاه درمی‌یابیم که جهاد ابتدایی با کفار و مشرکان باید تا آنجا دوام پیدا کند که زمین از آلودگی‌های کفر و شرک و فساد پاک شود و حکومت الهی و توحیدی در سراسر عالم برقرار گردد. مخصوصاً اینکه از خلال برخی کتب فقهی، درمی‌یابیم معنای فتنه به «شرک» و «کفر» تعبیر شده است.

اما نکته بسیار مهم اینجاست که مقصود از برافتادن کفر و شرک این نیست که همه انسان‌های روی زمین، مسلمان و موحد شوند چراکه با جبر و زور نمی‌شود در دل‌ها نفوذ کرد و ایمان و اعتقاد که به دل مربوط می‌شود از دسترس اکراه و الزام به دور است، بلکه منظور این است که نظام حاکم بر جهان، نظامی الهی و توحیدی باشد و حاکمیت از آن خدا گردد.

بنابراین، آنچه افزون بر تجاوز، عدوان و ممانعت از دعوت، علت جنگ است، حاکمیت و نظام کفر و شرک است نه کفر به معنای کافران و مشرکان. از این رو، می‌توان گفت که اسلام با افراد غیرمسلمان از آن جهت که غیرمسلمان‌اند خصومت ندارد و آنان را در آفرینش، برادر مسلمانان می‌داند و معتقد به اخوت انسانی است<sup>۳</sup>، در برابر اخوت ایمانی که میان مسلمانان قائل است و اساس روابط مسلمانان و غیرمسلمانان را بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز بنیان می‌نهد، ولی با نظام کفر و شرک و پیشوایان کفر و شرک، سرسازش ندارد و قاعده اولیه را جنگ می‌داند. این سخن بدان معنا نیست که اسلام برای رفع حاکمیت کفر و شرک، ابتدا به جنگ دست می‌زند، بلکه در نخستین گام، پیشوایان کفر و شرک را نیز با شیوه‌های مسالمت‌آمیز به پذیرش اسلام فرامی‌خواند تا از رهگذر گزینش داوطلبانه آن، هم خود به سعادت جاودان رهنمون شوند و هم بدون جنگ و خونریزی، هدف مسلمانان یعنی گسترش حاکمیت دین خدا تحقق یابد (تقی‌زاده اکبری، ۱۳۸۶، ص ۱۰۴).

۱. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (فتح: ۲۸ / ۴۸)

۲. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (انفال: ۴۹ / ۸)

۳. امام علی (ع) می‌فرماید: «وَأَشْعُرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»: (مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده، بر رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی، که رعیت بر دو گروه‌اند: یا برادر دینی تواند، یا انسان‌هایی مانند تو) (شریف رضی، نامه ۵۳)

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم

- نهج البلاغة؛ شریف رضی، محمد بن حسین، قم: انتشارات دار الهجرة، بی تا.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا (ع)؛ ترجمه: حمیدرضا مستفید، علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۲ ش.

۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.

۳. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

۴. ارجینی، حسین؛ صلح و منازعه در روابط خارجی دولت اسلامی؛ قم: انتشارات موسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷ ش.

۵. آصفی، محمد مهدی؛ کتاب الجهاد؛ قم: بوستان کتاب، ۱۴۲۱ ق.

۶. آیتی، محمدرضا؛ تاریخ پیامبر اسلام؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ ش.

۷. تقی زاده اکبری، علی؛ قوانین و مقررات جنگ و صلح در اسلام؛ قم: نشر زمزم هدایت، ۱۳۸۶ ش.

۸. جعفری، یعقوب؛ تفسیر کوثر؛ قم: نشر هجرت، ۱۳۸۱ ش.

۹. جوادی آملی، عبدالله؛ روابط بین الملل در اسلام؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۱ ش.

۱۰. —؛ فلسفه حقوق بشر؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳ ش.

۱۱. حسینی روحانی، محمدصادق؛ فقه الصادق؛ قم: دار الکتب، ۱۴۱۳ ق.

۱۲. حسینی شیرازی، سید محمد؛ الفقه؛ قم: نشر سیدالشهداء، ۱۴۰۵ ق.

۱۳. حلی، حسن بن یوسف؛ تذکرة الفقهاء؛ تهران: مکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریة، بی تا.

۱۴. خامنه ای، سید علی؛ کاوشی در حکم فقهی صابئین؛ قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ۱۴۱۷ ق.

۱۵. خلاف، عبدالوهاب؛ السیاسة الشرعیة؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۷ ق.

۱۶. رشید رضا، محمد؛ تفسیر المنار؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۳۴۲ ق.

۱۷. زنجشیری، جار الله محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۱۸. زید، مصطفی؛ النسخ فی القرآن الکریم: دراسة تشریعیة تاریخیة نقدیة؛ بیروت: دار الفکر، ۱۳۷۱ ق.

۱۹. سبزواری، سید عبدالاعلی؛ مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام؛ قم: دار التفسیر، ۱۳۸۸ ش.

۲۰. شافعی، محمد بن ادريس؛ کتاب الام؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.

۲۱. شمس الدین، محمد مهدی؛ الاجتماع السیاسی الاسلامی؛ قم: دار الثقافة للطباعة و النشر، ۱۴۱۰ ق.

۲۲. —؛ جهاد الامة؛ بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۹۷ م.

۲۳. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق.

۲۴. طالقانی، سید محمود؛ *پرتوی از قرآن*؛ ج ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش.
۲۵. طباطبائی، سید محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیین فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۲۸. —؛ *المخلاف*؛ قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۹. —؛ *المبسوط فی فقه الامامیه*؛ تهران: المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفری، ۱۳۸۷ ق.
۳۰. —؛ *النهاية*؛ بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
۳۱. عاملی، ابراهیم؛ *تفسیر عاملی*؛ تهران: کتاب فروشی صدوق، ۱۳۶۰ ش.
۳۲. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)*؛ تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.
۳۳. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله؛ *کنز العرفان فی فقه القرآن*؛ تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب، ۱۴۱۹ ق.
۳۴. فیض کاشانی، ملا محسن؛ *الاصفی فی تفسیر القرآن*؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۸ ش.
۳۵. قرائتی، محسن؛ *تفسیر نور*؛ ج ۱۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.
۳۶. قرشی بنابی، سید علی‌اکبر؛ *تفسیر احسن الحدیث*؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.
۳۷. قرطبی، محمد بن احمد؛ *الجامع لاحکام القرآن*؛ بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ ق.
۳۸. قطب راوندی، سعید بن هبه الله؛ *فقه القرآن*؛ قم: کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۵ ق.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ تهران: نشر اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۴۰. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الانوار*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۴۱. مصباح، محمدتقی؛ *جنگ و جهاد در قرآن*؛ ج ۲، قم: موسسه امام خمینی، ۱۳۸۳ ش.
۴۲. مطهری، مرتضی؛ *مجموعه آثار شهید مطهری*؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۹ ش.
۴۳. مغنیه، محمدجواد؛ *ترجمه تفسیر کاشف*؛ ترجمه: موسی دانشی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۸ ش.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ *استفتائات جدید*؛ قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۴۲۷ ق.
۴۵. —؛ *تفسیر نمونه*؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۴۶. —؛ *شأن نزول آیات قرآن*؛ قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۸۵ ش.
۴۷. —؛ *پیام قرآن*؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
۴۸. ورعی، سید جواد؛ *مبانی فقهی جهاد*؛ ج ۲، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹ ش.